

سرمایه‌داری و تولید رضایت

واقع‌بین باش، زندگی همین است که هست!

خسرو صادقی بروجنی – اکرم پدram نیا

اندیشه و ذهن‌ت را با خرافه، سکس و تلویزیون مشغول می‌کنند

و تو در تصور خود را رها، نابغه، آزاداندیش و بااستعداد می‌بینی

اما تا آنجا که من می‌بینم، تو همچنان همان رعیت لعنتی حقیر هستی

آنان همچنان به تو می‌گویند یک جای خالی آن بالا برایت هست

اما در ابتدا لازم است یاد بگیری هنگامی که می‌کشی،

لبخند بزنی (قهرمان طبقه‌ی کارگر، جان لنون)

بیش از یک قرن و نیم پیش مارکس و انگلس ضمن تبیین علمی نظام سرمایه‌داری به شکل آخرین فورماسیون موجود و مرحله‌ی پیشین سوسیالیسم، فروپاشی درونی آن را که از پی تضادهای درونی‌اش رخ می‌دهد، پیش‌بینی کردند. تاریخ سرمایه‌داری و بحران‌هایی که تاکنون نیز شاهد آن‌ها هستیم مهر تأییدی است بر این پیش‌بینی‌ها. اما پرسش این است که تا امروز چه عواملی موجب پایداری نظام سرمایه‌داری بوده است؟ بی‌شک یکی از این عوامل، که سرمایه‌داری نیز همچون صورت‌بندی‌های پیشین جوامع، جهت استحکام زیربنای خود از آن سود برده است عامل روینای فرهنگی بوده است. انقلاب اطلاعات و ارتباطات در جهت ایجاد دگرگونی در روینای فرهنگی، به دستاوردهای عظیمی دست یافته و به مدد این «دگرگونی‌های بزرگ» توانسته بر اذهان و باور عمومی مردم نفوذ کرده و هر اصلی از اصولش را «امر بدیهی» دوران ما جلوه دهد. یکی از مهم‌ترین دلایلی که سرمایه‌داری با همه‌ی بحران‌هایی که از سر گذرانده، توانسته همچنان به حیات خود ادامه دهد، همین سیاست‌هایی است که در گستره‌ی «روینای فرهنگی» اعمال کرده است.

نظام سرمایه‌داری نظامی است که همواره منطق حاکم بر آن «بیشینه‌سازی» سود بوده و از نخستین روز شکل‌گیری‌اش، در ناحیه‌ی کوچکی در اروپای غربی، به جهان‌گستری و فتح جغرافیای جهان گرایش داشته است. همان ویژگی‌ای که مارکس و انگلس در مانیفست توصیفش کردند و امروز به‌وضوح قابل مشاهده است. اختلاف دیدگاهی که نزد اندیشمندان مختلف در مورد آغاز شکل‌گیری «امپریالیسم» وجود دارد، به طوری که کسانی آن را آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری دانسته (لنین) یا هم‌زاد سرمایه‌داری می‌دانند (سمیر امین) و یا مرگ‌بارترین مرحله‌ی آن (استوان مزاروش)، اختلاف قابل‌توجهی است، اما آنچه در تمام این تعبیر مشترک است همانا نفس وجود «سرمایه‌داری» در تکوین «امپریالیسم» است.

امپریالیسم و منطق وجودی آن حاصل اشتباه این یا آن دولت نیست که دولتی میان‌رو قادر به توقف سیاست‌های جهان‌گسترانه‌ی آن باشد. همچنین امپریالیسم همچون «استکبار جهانی» گزاره‌ای «اخلاقی» برای بیان خواست‌های ایدئولوژیک و شعارهای پوپولیستی محسوب نمی‌شود، بلکه تعبیری علمی و یکی از راهکارهای فرار از بحران نظامی است که با تضادهای درون‌زای خود دست‌وپنجه

نرم می‌کند. گرچه جهان‌گستری نظام سرمایه‌داری از همان ابتدای شکل‌گیری در ذاتش نهفته بوده، نادیده انگاشتن شرایط و قابلیت‌های کنونی برای استحکام جهان‌شمولی آن فقط یادآور فقر تحلیل از وضعیت موجود است.

امروز امپریالیسم در قالب «روابط سلطه و تابعیت»، تابعیت اکثریتی محروم از اقلیتی صاحب قدرت و ثروت عمل می‌کند و این تابعیت نه فقط در عرصه‌ی روابط بین‌المللی که در چارچوب مرزهای کشورهای سرمایه‌داری نیز اعمال می‌شود.

یاری جستن از پیشرفت‌های تکنولوژی و انحصار بنگاه‌های عظیم رسانه‌ای و همسو بودن آن‌ها با سیاست‌های نولیبرالیسم (منطق حاکم بر نظام سرمایه‌داری کنونی) در محتوا اعمال همان روابط امپریالیستی در عرصه‌ی فرهنگ و در چارچوب مرزهای ملی است و آنچه در روابط بین‌المللی به شکل «داروینیسم بین‌الملل» در توجیه روابط نابرابر مرکز - پیرامون عنوان می‌شود بازتولید روابطی است که ابتدا رسانه‌های گروهی در مرزهای ملی و در میان روابط طبقاتی هر کشور ترویج داده‌اند؛ فرایندی که به یاری دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های جدید روند ساده‌تری طی می‌کند.

به بیان پل سوییزی: «دیوانگی است اگر اهمیت دگرگونی‌های اخیر نادیده گرفته شود. اما در عین حال دیوانگی است که سند مرگ سوسیالیسم نیز امضا شود. شرایطی که موجب پیدایش و رشد سوسیالیسم شد هنوز پابرجاست و بنابراین هنگامی که نسل جدیدی از استعمار شدگان قدم به صحنه بگذارند، سوسیالیسم دوباره در شکل و قالبی جدید نمایان خواهد شد. آنچه ما باید انجام دهیم توضیح و تشریح آن چیزی است که روی داده و مسیری که طی شده است، تا نسل جدید بتواند فرایند جاری در دنیای سرمایه‌داری را درک کند. نباید امید خود را به بهبود شرایط زندگی بشر، حتماً برای لحظه‌ای از دست بدهیم».

«دگرگونی‌های اخیر»ی که پل سوییزی به‌درستی به آنها اشاره می‌کند، بیش از آن‌که سبب به‌روزی بیشتر ساکنین کره زمین شده باشد، یاری‌رسان «درونی کردن» و بدیهی جلوه دادن ارزش‌ها و مناسبات حاکم و استحکام بیش از پیش ساختار موجود بوده است.

«شرایطی که موجب پیدایش و رشد سوسیالیسم شد» و همچنین همه‌ی شرایط عینی تغییر به سوی آرمان‌های سوسیالیسم «هنوز وجود دارد»، اما نظام حاکم با اتکا به همین «دگرگونی‌های اخیر» تا آن‌جا که توانسته شرایط ذهنی مردم را برای پذیرش رخداد این تحول بزرگ به تأخیر انداخته است، به‌گونه‌ای که مردم حتماً نابرابری‌ها را از امور بدیهی می‌پندارند.

پرداختن به آمار و ارقام مربوط به نابرابری در جهان کنونی و مقایسه‌ی آن با دهه‌ها و ادوار گذشته خود بحث گسترده‌ای است که نوشتار دیگری را می‌طلبد اما برای نشان دادن ژرفای نابرابری، در اینجا فقط به یکی دو نمونه از آن اشاره می‌کنیم، بنابه گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۰۸ دو درصد از مردم کره‌ی زمین مالک ۵۰ درصد از دارایی روی زمین بوده‌اند، که ۴۰ درصد از این دارایی فقط به یک درصد از این طبقه تعلق داشته و ۵۰ درصد از مردم طبقات پایین جامعه در جمع مالک کمتر از یک درصد از دارایی‌های روی زمین بوده‌اند. میانگین درآمد سالانه‌ی مردم طبقه‌ی متوسط و پایین بریتانیا از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱ بیش از سه درصد افزایش داشته است، در حالی‌که میانگین درآمد سالانه‌ی آن‌ها از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷ فقط ۱/۵ درصد افزایش داشته است. (1)

مثال دردناک دیگری که رشد نابرابری را در جوامع متفاوت از جمله جوامع سرمایه‌داری نشان می‌دهد تعداد مراجعه‌کننده‌ها به صندوق کمک‌های غذایی است. در کشور «توسعه‌یافته‌ی» کانادا در سال ۲۰۰۹ میزان مراجعه به این صندوق‌ها بالاترین رشد را

نشان داده است و فقط در ماه مارس امسال نسبت به ماه مارس سال پیش ۱۷/۶ درصد یعنی حدود ۱۲۰,۰۰۰ هزار نفر بیشتر به این صندوق‌ها مراجعه کرده‌اند. (2)

با این همه کوشش می‌شود که به روش‌های گوناگون «احساس نابرابری» را در ذهن‌ها کاهش دهند و به موقعیت فعلی «مشروعیت» ببخشند. از جمله‌ی این کوشش‌های سرمایه‌داری برای کاهش دادن احساس نابرابری (و نه خود نابرابری) بهره‌برداری از انگاره‌های مذهبی در جهت افزایش تقدیرگرایی و باور به «قسمت» و «بخت» و «اقبال» در اذهان مردم است. به بیان چامسکی «برای روی پا نگه داشتن مردم طبقات پایین جامعه هنگام مواجهه با واقعیات روزمره‌ی زندگی، جلب توجه آن‌ها به «خرافات کاذب مذهبی» یک ابزار طبیعی است.» (3)

یکی دیگر از روش‌های از بین بردن احساس نابرابری، بهره‌برداری از انقلاب فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات یا به عبارتی رسانه‌ها است، گرچه این انقلاب آن‌گونه که امثال مانوئل کاستلز مدعی‌اند، نقطه‌ی آغازین «جهانی شدن» نبوده، اما بی‌شک «نقش» مهمی را در استحکام ساختار سرمایه‌داری موجود و از پی آن ایجاد نابرابری داشته است. نقشی که البته نه در ذات این فناوری‌ها، بلکه در مناسبات حاکم بر مالکیت آن‌ها نهفته است. به این جهت که فقط صاحبان سرمایه‌های عظیم می‌توانند مالکیت آن‌ها را در انحصار خود درآورند.

مهمترین کارکرد این رسانه‌ها ارائه‌ی تصویری از ارزش‌ها و ایدئولوژی سیستم سرمایه‌داری همانا چون شایسته‌ترین سیستم بشری است؛ سیستمی که انباشت اولیه‌ی سرمایه‌ی آن به‌گونه‌ای که مارکس شرح می‌دهد، ایجاد نشده؛ بر اساس دزدی، غارت، تصاحب، لغو مالکیت، حصارکشی و بیرون کشیدن ارزش اضافی از عرق و خون زحمت‌کشان و تولیدکنندگان، بلکه به لطف هوش، درایت، حسابگری، اخلاق پروتستانی و تساهل و تسامح نهفته در آن نوع جهان‌بینی ایجاد شده است! و راز تداوم و استمرار آن نیز همین اخلاقی بودن زیرکانه معرفی می‌شود. اخلاقیاتی که تنها معدودی استعداد داشتن آن را دارند و مابقی محروم از آنند:

در زمان‌های خیلی دور دو گونه انسان بودند، یکی برگزیدگان باهوش، کوشا و، مهم‌تر از همه، صرفه‌جو؛ و دیگری، فرومایگان تنبل که هستی خود را، آن هم با هرزگی و عیاشی بر باد می‌دادند... و بدین‌سان گروه اول ثروت انباشت و گروه دوم جز گوشت و پوست خود چیزی برای فروش نیافت. از زمان این گناه نخستین بود که فقر اکثر مردم آغاز شد، اکثریتی که علی‌رغم زحمات خود تاکنون چیزی جز خود برای فروش نداشته است. از همان زمان بود که ثروت عده معدودی دائماً رو به افزایش نهاد درحالی‌که مدت‌هاست از کار کردن دست کشیده‌اند. چنین داستان‌های کسل‌کننده‌ی کودکانه‌ی [را] هر روز در دفاع از مالکیت می‌شنویم... به محض این‌که موضوع مالکیت به میان می‌آید، عنوان کردن ادعایی در حد فکر نوزادان، به عنوان اصلی که در تمام دوران‌ها و در تمام مراحل تکامل صادق است، بدل به وظیفه‌ای مقدس می‌شود. آشکار است که در تاریخ واقعی، تصرف، بردسازی، دزدی، قتل و به کلامی خلاصه زور، نقش عمده داشته است... انباشت ابتدایی از هر راهی بوده است، به جز راهی درخور قصه‌پردازی.

(سرمایه، کارل مارکس)

این نظر مارکس بیش از دوران‌های گذشته در دوران حاکمیت نولیبرالیسم، خودنمایی می‌کند. آن چنان که به بیان پیر بوردیو: «توان ایدئولوژی نولیبرال در این است که بر پایه‌ی گونه‌ای نوداروینیسم اجتماعی است» همانگونه که در هاروارد هم می‌گویند، «درخشان‌ترین و بهترین» آن است که سرآمد باشد (بکر، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد، این اندیشه را می‌پروراند که داروینیسم بنیان توان محاسبه‌ی عقلانی کسانی است که او کارگزاران اقتصادی توصیف می‌کند). ورای بینش جهانی انترناسیونالیسم گروه‌های مسلط،

یک فلسفه‌ی کارآمد است که بنا بدان کسی کارآمد و تواناست که فرمانروایی دارد و شغل‌ها در دست اوست؛ بدین معنا کسانی که کار ندارند کارآمد و توانا نیستند.

اینجا «برندگان» و «بازندگان»، اشرافیت، آنان که اشراف دولتی می‌نامم، به دیگر سخن کسانی که همه‌ی ویژگی‌های اشرافیت را به معنای قرون وسطایی آن دارند و اقتدارشان مدیون تحصیلاتشان، یا بنا به دیدگاه خودشان، هوشمندی‌ای است که آن را موهبتی آسمانی می‌دانند؛ حال آنکه می‌دانیم در جهان واقعیت، این امکان را جامعه توزیع می‌کند و نابرابری در هوشمندی از نابرابری اجتماعی است. ایدئولوژی توانایی و کارآمدی به خوبی ضدیتی را توجیه می‌کند که تقریباً همانند ضدیت میان اربابان و بردگان است. در یک سو شهروندانی کاملند که توانایی‌ها و فعالیت‌هایی با دستمزد بالا و بسیار نادر دارند؛ چنان که می‌توانند کارفرماهای خود را خود برگزینند (حال آنکه دیگران را در بهترین حالت کارفرمایان برمی‌گزینند) و می‌توانند در بازار بین‌المللی کاری با درآمد بسیار بالا داشته باشند. آنگاه در سوی دیگر توده‌ی بزرگی از کسانی که محکومند کارهای حاشیه‌ای داشته باشند یا بیکار باشند.

ماکس وبر می‌گفت که گروه‌های مسلط همیشه به «باور به داورِ خدا» امتیاز خودشان یا دقیق‌تر باور به داورِ جامعه، توجیه نظری این واقعیت که دارنده‌ی امتیازند، نیاز دارند. باور به داورِ جامعه را، که در اندیشه‌ی کارآمد بودن نهفته است، طبیعی است آنان که مسلطند می‌پذیرند- البته به سود خود - اما دیگران هم آن را پذیرفته‌اند. در رنج آنان که اخراجی‌اند، در بدبختی بیکاری بلند مدت، چیزی بیش از آن چه در گذشته بود، وجود دارد. ایدئولوژی انگلیسی-آمریکایی، که همیشه تا اندازه‌ای زهدفروشانه بود، «تهیدستان نابحق» را که خودشان سبب تهی‌دستی‌اند، از «تهیدستان بحق» که مستحق خیریه می‌دانند، جدا می‌کند. در کنار یا به جای این توجیه اخلاقی، اکنون توجیهی روشنفکرانه آمده‌است. تهیدست دیگر تنها بی‌بند و بار، دائم الخمر و تبهکار نیست، بلکه نادان است و هوشمندی ندارد. بخش بیشتر رنج اجتماعی از تهی‌دستی ارتباط افراد با نظام آموزشی بر می‌آورد. نظام آموزشی که نه تنها سرنوشت اجتماعی، بلکه پنداری را که درباره‌ی سرنوشت دارند شکل می‌دهد. (که بی شک کمک می‌کند که آنچه را که انفعال زیر سلطه‌ها، سختی تحرک آنها و غیره می‌نامند توضیح دهد). افلاتون نسبت به جهان اجتماع دیدگاهی دارد که به جهان تکنوکرات‌های به ترتیب فیلسوف، نگهبان، و آنگاه مردم عادی می‌ماند. این فلسفه به روشن‌ترین شکل خود در سنگ نبش‌های نظام آموزشی نگاشته شده‌است. این فلسفه بسیار توانمند در اذهان جا افتاده‌است.» (4)

پیر بورديو ضمن بیان مفهوم «خشونت نمادین (Symbolic Violence)» معتقد است آنچه باعث می‌شود طبقات تحت سلطه، نظام سلطه‌ی موجود را بپذیرا شوند و به تولید و بازتولید آن بپردازند، درونی شدن «ساختار اجتماعی» از طریق درونی کردن نمادهای فرهنگی‌ای چون ارزش‌ها، منش‌ها، سلیقه‌ها، مدها و سبک زندگی نظام حاکم و جامعه‌پذیری این طبقات از رهگذر «نظام آموزشی» موجود است. آنچه که «لوئی آلتوسر» از آن به نام «ساز و برگ ایدئولوژیک دولت» یاد می‌کند.

نظام آموزشی حاکم ضمن بازتولید نابرابری طبقاتی از طریق تبدیل تمایزات طبقه‌ی اجتماعی به تمایزات آموزشی، این گونه تبلیغ می‌کند که «موفقیت» نشانگر تلاش و توانایی فرد و عدم توفیق در تحصیل به منزله‌ی شکست فرد تلقی می‌شود و نه سیستم آموزشی طبقاتی، و اینگونه به حفظ سلسله مراتب طبقاتی کمک می‌کند. از این‌رو به تعبیر بورديو نظام آموزشی را می‌توان از مهمترین نظام‌ها برای تولید و بازتولید روابط نابرابر قدرت، ایجاد سلطه بر طبقات فرودست و همچنین تلاش در جهت تولید رضایت و مشروع‌سازی روابط نابرابر طبقاتی تلقی کرد.

تا چند سال پیش فقر و نابرابری محصول ساختاری تلقی می‌شد که بر بی‌عدالتی موجود دامن می‌زند و تقریباً تمامی طیف‌های سیاسی چپ و راست، کم‌وبیش، به این ساختار بیمار اذعان داشتند. اما امروز به کوشش نولیرالیسم، دولت در تولید این نابرابری‌ها چندان نقشی ندارد، بلکه «فقر» پاداشی منصفانه برای ناتوانی‌ها و ناکارآمدی‌های فردی تلقی می‌شود، چرا که زندگی عرصه‌ی مبارزه‌ای

است که در این عرصه هر کس کالای مرغوبتری برای عرضه دارد قادر به رهایی از چنگال فقر و ناداری است. بیکاری آنگونه که میلتنون فریدمن از مرشدان نولیبرالیسم می‌پندارد «نرخ طبیعی» دارد و بی‌عدالتی قانونی طبیعی است که شایستگان را پاداش می‌دهد و آنان که در این نظام بهره‌ای نمی‌بینند افرادی یله، تنبل و تن‌پرورند.

از این جهت است که دیگر چیزی به شکل «بی‌عدالتی» وجود ندارد بلکه آنچه هست «شکست» و «ناکامی» ای است که نتیجه‌ی بی‌مسئولیتی و کوتاهی افراد در انجام درست وظایفشان در چارچوب نظام موجود است. شکست و ناکامی‌ای که هر روزه موارد گوناگون آن به شکل فقر، بی‌خانمانی و بیکاری در برنامه‌های مختلف تلویزیونی نمایش داده می‌شود، فقط ناشی از «بدبختی»، «بدشانسی» و محاسبات اشتباه فردی تلقی می‌کنند و جستجوی هرگونه علل ساختاری دیگری را کاری بیهوده تلقی می‌کنند.

جدیدترین آمار گویای این واقعیت است که چهارده‌ونیم میلیون نفر از کارگران آمریکایی «کار» خود را از دست داده‌اند. (5) بانک‌های آمریکا فقط از ژوئیه ۲۰۰۷ تا سپتامبر همان سال بیش از ۴۴۶۰۰۰ خانه را به دلیل ناتوانی صاحبان آن در پرداخت وام بانکی ضبط کردند. (6) اما بسیاری از کارگران و صاحبان این خانه‌ها به دنبال تأثیرپذیری از رسانه‌ها معتقدند که این بحران اقتصادی نیز چون بحران‌های دهه‌ی هشتاد و پیش‌تر از آن گذرا است و علت بیکاری را تنها در انتقال کمپانی‌های بزرگ تولیدی به کشورهای جهان سوم می‌دانند. به عبارت دیگر، به دنبال تلاش رسانه‌ها در شکل دادن به افکار عمومی و تولید رضایت از جستجوی علل ریشه‌ای باز می‌مانند.

همان‌طور که در جدول و نمودار ارائه شده در پیوست آمده، بررسی اقتصاد سیاسی و روابط قدرت حاکم بر عمده‌ترین رسانه‌های موجود در آمریکا، از سیاست‌های آن‌ها در جهت‌دهی به اذهان و باور عمومی و همسو کردن این سیاست‌ها با منافع شرکت‌ها و کمپانی‌های بزرگ اقتصادی پرده برمی‌دارد. به گفته‌ی کریستوفر دیکنسن، تحلیل‌گر رسانه‌ای، آنچه شما می‌بینید، انحصار در دست رسانه‌ها در جهان است، همان کاری که در دهه‌های نخست قرن پیش بر سر صنعت نفت و اتومبیل آوردند، اکنون بر سر رسانه‌ها می‌آورند. با انحصار رسانه‌ها به راحتی می‌توانند ذهن انسان‌ها را نیز در انحصار خود درآورند و به قول چامسکی «تولید رضایت» کنند.

اصطلاح «تولید رضایت» را برای نخستین بار والتر لپین، در سال ۱۹۲۲ در اثری به نام «افکار عمومی» به کار برد و پس از گذشت حدود هفت دهه نوام چامسکی و ادوارد هرمن با استفاده از این اصطلاح نقش رسانه‌ها را در شکل دادن به اذهان عمومی برای تولید رضایت در کتابی با همین نام وصف کردند.

چامسکی و هرمن بر این باورند که برای القای تولید رضایت در اذهان عمومی از شیوه‌های گوناگون تبلیغات استفاده می‌کنند. رسانه‌های خبری‌ای که مالکیت‌شان را شرکت‌های بزرگ به عهده دارند، در واقع محل کسب و کار این شرکت‌ها بوده و از راه تبلیغات تجاری و ایجاد رقابت در بازار به سودهای بزرگی می‌رسند. بنابراین تحریف و سوگیری در انتخاب خبر، گزارش‌خبر و شیوه‌ی گزارش آن از پیامدهای اندیشیدن به سود بیشتر است و خبرگزاری‌هایی که به سوددهی می‌اندیشند و نفع مردم مد نظرشان نیست، در مقایسه با آن‌هایی که به ارائه‌ی اخبار و گزارش‌های درست اهمیت می‌دهند، موفق‌ترند.

آنچه نوام چامسکی به درستی آن را «تولید رضایت (Manufacturing Consent)» از جانب رسانه‌ها می‌داند اشاره به همین نوع تبلیغات رسانه‌ای است. تغییر جهت دادن ارزش‌های انسانی به سمت ایدئولوژی نظام حاکم و همچنین بازتولید شرایط تولید که به

وضوح در برنامه‌های مختلف رسانه‌های گوناگون مشاهده می‌کنیم، استفاده‌ی بهینه‌ی سیستم سرمایه‌داری از «دگرگونی‌های اخیر» مورد نظر سوئیزی است. آنچه نزد جامعه‌شناسان مکتب فرانکفورت «ارزش‌های کاذب» نامیده می‌شود و با ارزش‌های حقیقی، کیفی و زیبایی‌شناختی در تقابل است در اساس همان ارزش‌هایی است که رسانه‌ها با اشاعه آن‌ها به بازتولید روابط تولید سرمایه‌داری می‌پردازند.

هربرت مارکوزه معتقد است ترویج ایدئولوژی مصرف‌گرایی (Ideology of Consumerism) نیازهای کاذبی ایجاد می‌کند که به نوعی ذهن جامعه را «کنترل» می‌کند؛ به‌طوری که نیاز به کالاهای تجملاتی را به مردم القا می‌کنند و اشخاص خود را در کالاهای‌شان معنا کرده و روح خود را در اتومبیل و کالاهای لوکس‌شان می‌جویند. تبلیغات رسانه‌ها با دامن زدن به این نیازهای دروغین مانع شکل‌گیری نیازهای بنیادی می‌شوند.

نگاهی به محتوای فیلم‌های ساخته شده در کمپانی‌های بزرگ فیلم‌سازی نیز موید این نظر است. همه‌ی ما پایان خوش فیلم‌های دوران کودکی‌مان را به خاطر داریم؛ «ازدواج»، «بچه‌دار شدن»، کارکردن و زندگی در زیر یک سقف در کنار زن و بچه و پدر و مادر. این تصویر قابل مقایسه است با تصاویر کنونی پایان فیلم‌ها: «بولدار شدن»! تصویری که اخیرترین نمونه‌ی آن را می‌توان در فیلم «میلیونر زاغه نشین (Slumdog Millionaire)» سراغ گرفت. پولدار شدن یک شبه بدون صرف کار و فعالیت (به سبب نبود کار مناسب)، از یک سو کمال مطلوب نظام سرمایه را نشان می‌دهد و از سوی دیگر با ایجاد امید کاذب برای رسیدن به زندگی ایده‌آل! حس ناخشنودی در طبقات رنج‌دیده و کم‌درآمد جامعه را کاهش می‌دهد. فیلم‌هایی که در گذشته به پایانی خوش می‌انجامید، با فیلم‌های هدفدار امروزی متفاوت بود. در گذشته هدف عمدتاً جلب بیننده‌های بیشتر برای مصارف تبلیغاتی بود. امروزه علاوه بر آن، با تولید چنین فیلم‌هایی برآنند که نشان دهند نظام سرمایه‌داری رو به جلو می‌رود و در این نظام همه‌ی طبقات جامعه می‌توانند به راحتی مالک خانه، زندگی، ماشین‌های آخرین مدل... شوند. از این راه به طبقات پایین جامعه امید می‌دهند و حس ناخشنودی و نابرابری را در بین آن‌ها کاهش می‌دهند.

به گفته‌ی چامسکی گاه برای ایجاد آرامش و خاموش کردن صدای اعتراض مردم محروم با بهره‌برداری از رسانه‌ها که در انحصار مطلق آن‌ها است، «واقعیات را کاملاً وارونه» جلوه می‌دهند. مثال خوبی که در تأیید این عقیده می‌آورد، شیوه‌ی تبلیغات برای خروج اسرائیلی‌ها از نوار غزه در ۱۵ آگوست ۲۰۰۵ است. تمام رسانه‌های اسرائیلی و غربی طرح خروج از نوار غزه را به گونه‌ای دلخراش نشان دادند که معتبرترین روزنامه‌ی عبری آن را تکرار «طرح آسیب ملی ۸۲» نامید. با حضور بی‌مورد ارتش برای اخراج آن‌ها از نوار غزه عملاً به هدف نهایی‌شان یعنی «بخشیدن کرانه‌ی غربی رود اردن به مردم اسرائیل» تحکیم بخشیدند، اما با نشان دادن فیلم‌های دلخراش از خروج اسرائیلی‌ها خمیر ذهن مردم دنیا، به ویژه مردم آمریکا را در جهت به انجام رساندن اهداف‌شان که سلطه‌ی کامل بر کرانه‌ی غربی رود اردن بود، شکل دادند. در حالی‌که به راحتی و با پرداخت غرامت می‌توانستند بی‌دخالت ارتش و بی‌صدا آن‌ها را از نوار غزه بیرون کنند.

گاه با استفاده از بلندگوهای رسانه‌ای‌شان به دست‌آویزهایی پناه می‌برند تا افکار عمومی داخل کشور و جهان را در مسیر اهداف شوم‌شان تغییر دهند. در آوریل ۲۰۰۵ کنگره‌ی آمریکا قانونی به نام قانون انرژی سال به تصویب رساند تا در پناه این قانون بتواند به حفر منابع قطب شمال بپردازد. واشینگتن برای فروش این هدف شوم به مردم، به دست‌آویزی چون «کارآفرینی و کاهش وابستگی به منابع نفتی خاور میانه» متوسل شد و از واژه‌ی تخصصی و دیرآشنای «کارآفرینی» به‌جای واژه‌ی زنده‌ی «منافع» استفاده کرد. اما رسانه‌های ذی‌نفع از تأثیرات مضر این طرح بر زندگی بومیان منطقه، محیط زیست، نابودی یخچال‌ها، گردش آب گرم اقیانوس‌ها و عوارض درازمدت ناشی از آن حرفی به میان نیاوردند.

از سوی دیگر برای توجیه حمله به کشورهای چون افغانستان و عراق با دست‌آویزهایی چون «دفاع پیشاپیش از خود»، «ترویج دموکراسی»، «مبارزه با تروریسم» و «خلع سلاح‌های کشتار جمعی» افکار عمومی را در جهت اجرای برنامه‌های‌شان تغییر دادند و به عراق حمله کردند و به اهداف شوم‌شان رسیدند که یکی از آن‌ها را می‌توان براندازی محدودیت‌های تحمیل شده از سوی برنامه‌ی «غذا در برابر نفت» سازمان ملل نام برد. به گزارش روزنامه‌ی تایمز مالی سه چهارم قراردادهایی که بیش از 5 میلیارد دلار ارزش داشتند، بی‌هیچ مزایده‌ای به شرکت‌های نفتی آمریکا از جمله شرکت نفتی هالیبرتون واگذار شد که ریاست این شرکت را دیک چنی معاون رئیس جمهور سابق آمریکا به عهده داشت. با این واگذاری، هالیبرتون به بزرگترین و یگانه دریافت‌کننده‌ی سرمایه‌های عراق تبدیل شد. (7)

نمونه‌ای دیگر از نقش رسانه‌ها در تغییر افکار عمومی، تبلیغات وسیع و به ظاهر جذابی است که برای جلب سرمایه و نیروی کار به «دوبی» صورت می‌گیرد؛ صحرای خشک و بی‌آب و علفی که به یاری سرمایه‌های جهانی، امروز بهشت سرمایه‌داری تلقی می‌شود؛ سرزمین افسانه‌ای که هر آنچه خواهی در آن قابل دسترسی است؛ جزیره‌ای که به تمام آرزوهای انسان جامعه‌ی عمل می‌پوشاند؛ ساختمان‌های مجلل، طبیعتی باورنکردنی، پیست اسکی در دل کویر، جزیره‌ای به شکل نقشه‌ی جهان، زمین نتیس بر بام آسمانخراش‌ها، سفر به اعماق دریا و ده‌ها تصویر زیبا از سرزمینی که فقط سه دهه پیش ریگزار خشک و بی‌آب و علف بوده است. آنچه در رسانه‌ها به رخ کشیده می‌شود تنها گوشه‌ای از واقعیت است؛ که اگر سرمایه‌ای در دستانت باشد می‌توانی به دارایی‌هایی برسی. در این رسانه‌ها معمولاً از روی دیگر سکه‌ی دویی سخنی به میان نمی‌آید. روی دیگری که نصیب کارگران و زحمت‌کشان می‌شود، آنان که سرمایه‌ای برای خرید ندارند و ناگزیر نیروی کارشان را به فروش می‌رسانند.

در پوشش تمامی تبلیغات کر و کور کننده‌ی رسانه‌ها درباره‌ی این بهشت سرمایه‌داری، گفته نمی‌شود که در این جزیره‌ی افسانه‌ای اتحادیه‌های کارگری و بخش اعظم اعتصاب‌ها غیرقانونی‌اند و فعالین کارگری مورد پیگرد قرار می‌گیرند، 99 درصد از نیروی کار بخش خصوصی از شهروندان این کشور نیستند و هر لحظه و بی‌درنگ می‌توان آن‌ها را به وطن‌شان بازگرداند. مقررات سازمان بین‌المللی کار را به ریشخند می‌گیرند و از امضای معاهده‌ی بین‌المللی کارگران مهاجر سر باز می‌زنند. مطبوعات محلی حق ندارند در مورد کارگران مهاجر، شرایط کار غیرانسانی و خودفروشی زنان گزارش یا مطلبی درج کنند و پلیس این کشور در عین حال که بر واردات غیرقانونی طلا و الماس و افرادی که هویت خود را پنهان می‌کنند و به صورت هم‌زمان 25 ویلا را نقد می‌خرند، چشم می‌بندد، کارگران پاکستانی را که به‌خاطر نگرقتن دستمزد از مقاطع‌کاران شکایت می‌کنند، از کشور بیرون می‌اندازد یا به زندان می‌فرستد. دوشیزگان فیلیپینی را به‌خاطر اعتراض به تجاوز کارفرماها به آن‌ها به جرم زنا بازداشت و تنبیه می‌کند.

شیوه‌ی دیگر در شکل‌دادن به اذهان مردم و بدیهی‌سازی روند سرمایه‌داری و از پی آن نابرابری در جامعه، استفاده از تئوری‌های علمی و اقتصادی، چون تئوری چارلز داروین و آدام اسمیت است. داروین معتقد است که در میان گونه‌های موجودات زنده، فقط گونه‌هایی که بتوانند در رقابت با دیگران بهتر با طبیعت سازش کنند، باقی می‌مانند و به تولیدمثل می‌پردازند و گونه‌های نامناسب نابود می‌شوند. در نظام سرمایه‌داری با تکیه به این تئوری، به مردم القا می‌کنند که آن‌هایی که قدرت رقابت بیشتر و سرمایه‌ی بیشتری دارند، توان بقا و رشد دارند و آن‌هایی که در این بازار رقابت ضعیف‌ترند، گونه‌های نامناسب تلقی می‌شوند و خودبه‌خود از دور خارج می‌شوند. با این تفاوت که در میدان رقابت طبیعت داروین هر موجود یا حتا یک ژن برای بقای خود میلیون‌ها سال به مبارزه و رقابت می‌پردازد، اما در میدان رقابت بازار، قوانین طوری وضع شده‌اند که هزاران نفر از مردم، یک‌شبه، مبارزه‌ی رقابت را می‌بازند و بیکار می‌شوند، شرکت‌های چندملیتی در زمان بسیار کوتاه شرکت‌های کوچک را از میدان رقابت بازار بیرون می‌رانند و در کمتر از یک دهه اقتصاد بسیاری از دولت‌های ملی را فلج و وابسته می‌کنند.

از سوی دیگر، تئوری «دست نامرئی بازار» آدام اسمیت را هم به نفع خودشان تعبیر می‌کنند. منظور آدام اسمیت از دست نامرئی بازار این بود که در موازنه‌ی بین عرضه و تقاضا، دست نامرئی بازار همان ارضای خواسته‌ها و سلیقه‌های مصرف‌کننده‌ها است.

ارائه‌ی اقتصاد به عنوان یک علم محض و بازار به عنوان یک قانون طبیعی اخلاقاً خنثی، بازاری که، بدون توجه به بیکاری، فقر یا میزان عقب‌ماندگی هر کشور، تعیین می‌کند که کدام شخصیت، شرکت یا ملتی شایسته رقابت کردن است و کدام نیست، تبدیل توصیف آدم اسمیت از آزادی اقتصادی و مسئولیت اخلاقی به داروین‌یسم بازار جهانی است، استدلال اقتصادی بنیادین نوکلاسیک، که سیاست‌مداران لیبرال افراطی پایان قرن [بیستم] از آن پیروی می‌کردند، همان سه اصل مفروض اولیه و اساسی چارلز داروین را به کار می‌برد، یعنی دوگانگی (dualism)، تعارض (conflict) و تکامل یا فرگشت (evolution).

از نظر داروین، دوگانگی آنتی‌تز (برابرنهاد) بین گونه‌ها از یک سو، و محیط زیست از سوی دیگر است. گونه‌ها در تلاش برای زنده ماندن دائماً در حال تطبیق دادن خود با محیط زیست‌اند. طبق تفکر اقتصادی نولیب‌الیسم کنونی، بازار جهانی همان محیط طبیعی است که انسان باید به منظور زنده ماندن خود را با آن وقف دهد. آن اشخاص، شرکت‌ها یا اقتصادهای ملی که موفق نمی‌شوند خود را تطبیق دهند تنبیه و به عنوان گونه‌هایی که از نظر اقتصادی ناکارآمد هستند به حاشیه رانده می‌شوند.

مفهوم دوگانگی، تعارض و تکامل داروین نشان دهنده‌ی واکنش‌های فرهنگی است که برای نسل‌ها در ضمیر ناخودآگاه غربی‌ها تثبیت شده. به معنای دقیق کلمه، این واکنش‌ها زمانی که رویدادهای اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرند بدون محدودیت از نو ظاهر می‌شوند، و به این طریق به منافع و امتیازهایی خاص مشروعیت می‌بخشند. (8)

واقعیت این است که قرار نیست به ساختاری که فقر و فلاکت را می‌آفریند پرداخته شود بلکه در وضعیت فعلی، که به بیان کارل پوپر از ابتدای تاریخ تاکنون بهترین وضعیت بوده است و به تعبیر «مارگارت تاچر» هیچ بدیل دیگری برای آن وجود ندارد، باید بیش‌ترین استفاده و لذت را برد و هر چه مسیر این دستیابی به سعادت کوتاه‌تر و سهل‌تر باشد به کمال مطلوب نزدیک‌تر است، البته این استفاده و لذت نیز تنها در تن دادن به مناسبات حاکم سرمایه‌داری معنا می‌شود: همان چیزی که اغلب نام واقع‌بینی بر آن نهاده شده و «هاوارد زین» به درستی آن را مصداق «ایدئولوژی آمریکایی» نامیده و هدف از تلاش تمام دستگاه‌های ارتباط جمعی و «فکرسازی» را استحکام بخشیدن به آن می‌داند:

«ما در جامعه‌ای بزرگ می‌شویم که در آن انتخاب نظرات و عقاید محدود و برخی نظرات تسلط کامل دارند، ما این عقاید را نه تنها از والدین خود می‌شنویم، بلکه در مدرسه، در کلیسا، در روزنامه و رادیو تلویزیون، به ما القا می‌شوند. این عقاید از زمانی که آغاز به راه رفتن و سخن گفتن می‌کنیم، ما را احاطه کرده‌اند. این باورها، ایدئولوژی آمریکایی، یعنی الگوی غالب فکری و عقیدتی ما را تشکیل می‌دهند.»

او سپس برخی از این خصوصیات ایدئولوژیک را چنین بر می‌شمرد:

-واقع‌بین باش، چرخ روزگار همین است که هست. فکر کردن درباره‌ی این که گردش روزگار چگونه باید باشد، فایده‌ای ندارد.

-آزادی سخن چیز خوبی است، اما در این از حدّ و مرز فراتر رفته‌ایم.

-اگر بخواهی اوضاع را تغییر دهی، بهترین راه، پیمودن راه‌های قانونی است. (9)

امروز مدارس نیز در شهرها به شکل ماهرانه‌ای همانند قواعد خط تولید کارخانه‌ها شکل گرفته‌اند. بنابر گفته‌ی جاناتان کوزل «بالا رفتن نمره‌های امتحان»، «ترفع اجتماعی»، «اهداف نتیجه‌محور»، «مدیریت زمان»، «موفقیت همگانی»، «نوشتار موثق»، «سخن مسئولانه»، «شنیدن فعال» و «سکوت کامل» بخشی از گفتمان رایج در مدارس عمومی هستند.

بیش‌تر مدارس شهری موضوعات مربوط به بازار و تجارت و مفاهیم مدیریتی را مد نظر قرار می‌دهند، چیزی که امروز بخشی از واژگان مورد استفاده در دروس و آموزش در کلاس‌های درس شده است. در «کلاس‌های بازارمحور» دانش‌آموزان مذاکره می‌کنند، قرار داد امضا می‌کنند و مالکیت یادگیری را خود به دست می‌گیرند. در بسیاری از کلاس‌ها، دانش‌آموزان داوطلب «مدیر مداد»، «مدیر سوپ»، «مدیر در کلاس»، «مدیر صف» و «مدیر اتاق لباس» می‌شوند.

در بعضی از کلاس‌های چهارم، آموزگاران تکالیف درسی دانش‌آموزان را با استفاده از «نمودارهای درآمد» ثبت می‌کنند...

جاناتان کوزل می‌نویسد که در مدل بازارمحور آموزش عمومی، به آموزگاران همچون «مدیران تالار بورس» نگرسته می‌شود و گویی کارشان همانا تزریق مقداری «ارزش افزوده» به بچه‌های فاقد ارزش است. («آموزش و پرورش سرکوب» مانند‌ی رویو، ژوئیه- اوت 2006) (10)

آخرین تجربه‌ی شخصی نوام چامسکی (11) نیز تأییدکننده‌ی همین نظر است که ایدئولوژی نولیبرالیسم حاکم بر جوامع سرمایه‌داری با گرایش شدیدی که به خصوصی‌سازی آموزش عالی و بالابردن مداوم شهریه‌های دانشگاهی و نهادهای آموزشی دارند، در نهایت امکان ورود بسیاری از اقشار و طبقات پایین جامعه به این موسسات را سلب کرده و از این راه به بازتولید تمایزات طبقاتی در نهادهای آموزشی می‌پردازد.

تأکید نظام سرمایه‌داری بر القای این باورهای فرهنگی و تحولاتی که در عرصه‌های گوناگون در جهت بازتولید زیربنای اقتصادی- سیاسی‌اش انجام می‌دهد، همسو با تلاش برای بدیهی‌سازی اصول بازار آزاد و نولیبرالیسم به عنوان بهترین دکتترین موجود، از جمله راهکارهایی بوده است که توانسته کارکردِ مداوم بقای نظامی را تضمین کند که از چند دهه پیش اندیشمندان گوناگون سرنگونی زودرس و رسیدن به مرزهای نهایی‌اش را نوید داده و می‌دهند.

پیوست

یک گروه پژوهشی در «دانشگاه ایالتی سونوما» اخیراً (پایان ماه ژوئن سال 2005) انجام یک «تحلیل شبکه‌ای» درباره‌ی هیئت‌های مدیره‌ی ده سازمان بزرگ رسانه‌ای در ایالات متحده را به پایان رسانده و نتیجه‌گیری کرده است که اعضای هیئت مدیره‌ی ده غول بزرگ رسانه‌ای ایالات متحده‌ی آمریکا را فقط 118 نفر تشکیل می‌دهند- گروه کوچکی که در یک کلاس درس متوسط دانشگاهی جا

می‌شوند. در واقع، از ده گول رسانه‌ای بزرگ، 8 گول در هیات‌های مدیره‌ی خود اعضای مشترکی دارند!! «ان.بی.سی» و «واشنگتن پست» هر دو اعضای هیئت مدیره‌ای دارند که، در عین حال، اعضای هیأت مدیره‌ی «کوکاکولا» و بانک «جی.پی.مورگان» نیز هستند، درحالی‌که «شرکت تریبون»، «نیویورک تایمز» و «گانت» همگی در هیئت مدیره خود اعضای دارند که، در عین حال، عضو هیأت مدیره‌ی «پپسی کولا» نیز هستند- مثل یک خانواده بزرگ سعادتمند که، از دواج‌های «قوم و خویشی» کرده‌اند و منافع مشترک دارند. فهرست زیر صرفاً، به عنوان نمونه، چند تایی از وابستگی‌های اعضای هیأت مدیره‌ی ابرشرکت‌ها را در مورد ده گول بزرگ رسانه‌ای ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهد:

نام رسانه و اعضای هیأت مدیره

NewYork Times

گروه شرکت های Carlyle23 ، شرکت داروسازی Eli Lilly ، شرکت اتومبیل سازی Ford ، شرکت داروسازی و لوازم پزشکی Johnson & Johnson، شرکت خدمات مالی Hallmark ، شرکت خدمات مالی Lehman Brothers ، شرکت نوشت افزار و وسایل اداری Staples ، شرکت نوشابه سازی Pepsi.

Washington Post

شرکت تسلیحاتی Lockheed Martin ، شرکت نوشابه سازی Coca Cola ، شرکت تیغ Gillette ، شرکت اطلاعات تجاری Dun & Bradstreet، شرکت سرمایه گذاری GE Investments، بانک J.P Morgan ، شرکت خدمات سرمایه گذاری Moody's.

Knight-Ridder

شرکت تولید نرم افزارهای رایانه ای Adobe Systems ، شرکت تولید نرم افزارهای کنترل شبکه Echelon ، شرکت خدمات مالی و مالیاتی H&R Block ، شرکت تولید کاغذ و محصولات کاغذی Kimberly-Clark ، شرکت هتل های Starwood.

The Tribune

(Chicago Tribune , LA Times)

شرکت محصولات گسترده شخصی و اداری M3، شرکت خدمات مالی و بیمه Allstate ، شرکت تولید ماشین آلات راهسازی، ساختمانی و معدنی Caterpillar ، شرکت Kraft، شرکت پتروشیمی Conoco Phillips ، فروشگاه های زنجیره ای Mc Donalds ، شرکت نوشابه سازی Pepsi، شرکت محصولات غذایی Quaker Oats (بخشی از شرکت پپسی)، شرکت داروسازی Shering Plough، شرکت خدمات بانکی و سرمایه گذاری Wells Fargo.

News Corp (Fox)

شرکت هواپیمایی British Airways ، شرکت سرمایه‌گذاری Rothschild Investments.

GE (NBC)

شرکت آجوسازی، تفریحات، بسته‌بندی Anheuser-Busch ، شرکت لوازم آرایشی Avon ، گروه پیمانکار بازسازی Bechtel ، شرکت نفتی Chevron Texaco ، شرکت نوشابه‌سازی Coca Cola ، شرکت رایانه Dell ، شرکت اتومبیل سازی جنرال موتورز (GM)، شرکت محصولات و لوازم خانه‌سازی داخلی Home Depot ، شرکت Kellogg ، بانک J.P. Morgan ، شرکت نرم‌افزار Microsoft، شرکت تلفن‌های همراه Motorola ، شرکت محصولات بهداشتی Procter & Gamble.

Disney (ABC)

شرکت هواپیماهای نظامی و غیرنظامی Boeing ، خطوط هواپیمایی Northwest Airlines، شرکت مواد ضد عفونی کننده Clorox ، شرکت لوازم آرایشی Estee Lauder ، شرکت پیک سریع هوایی FedEx ، شرکت تیغ ژیلنت، شرکت مهندسی Halliburton ، شرکت فروشگاه‌های بزرگ Kmart ، شرکت محصولات دارویی و پزشکی Mc Kesson ، شرکت نوشت افزار و وسایل اداری Staples ، شرکت خدمات آنلاین Yahoo.

Viacom (CBS)

شرکت کارت‌های اعتباری American Express ، شرکت خدمات برق و گاز Consolidated Edison ، شرکت نرم‌افزارهای مدیریت و حفظ اطلاعات Oracle ، شرکت وسایل ساختمانی Lafarge North America.

Gannett

شرکت آژانس خبری آسوشیتدپرس (AP) ، شرکت تسلیحاتی Lockheed Martin ، خطوط هواپیمایی Continental Airlines ، بانک سرمایه گذاری و سهام Goldman Sachs ، شرکت بیمه Prudential ، شرکت خدمات آنلاین Target ، شرکت نوشابه سازی Pepsi.

AOL Time-

Warner (CNN)

شرکت بانکداری، سرمایه گذاری و خدمات مالی Citigroup ، شرکت لوازم آرایشی Estee Lauder ، شرکت بهداشتی- آرایشی Colgate-Palmolive، شرکت هتل های Hilton

منابع و مأخذ

2- <http://www.cafb-acba.ca/documents/HungerCount%202009%20media%20release.pdf>

3- چامسکی، نوآم (1387). دولت‌های فرومانده، اکرم پدramنیا، چاپ اول، تهران، نشر افق

4- بورديو، پير (1387). گفتارهایی درباره‌ی ایستادگی در برابر نولیرالیسم، علیرضا پلاسید، تهران، چاپ اول، نشر اختران

5- چامسکی، نوآم (1387). دولت‌های فرومانده، اکرم پدramنیا، چاپ اول، تهران، نشر افق

6- <http://blogcritics.org/politics/article/number-of-unemployed-americans-soars-over>

7- http://www.usatoday.com/money/economy/housing/2007-11-01-foreclosures_N.htm

8- ریورو، اسوالدو (1383). افسانه توسعه، محمود عبدالله زاده، چاپ اول، تهران، نشر اختران

(Howard zin: "Declaration of Independence", Harper Collins, 1990:3) به نقل از: «دردفاع از دیدگاه مارکس»، دکتر مرتضی محیط

10- آسیب‌های طبقاتی، مایکل دی بیتس، برگردان: محمود رضا عبداللهی

11- <http://www.chomsky.info/letters/20091130.htm>

*منبع پیوست: پرکینز، جان (1385). خاطرات یک جنایتکار اقتصادی، ترجمه‌ی خلیل شهابی و میرمحمد نبوی، چاپ اول، تهران: اختران، یادداشت مترجمان.

*ارتباط با نویسندگان مقاله:

www.koukh.blogfa.com www.pedramniacom